

بازخوانی جامعه‌شناختی - تاریخی دیدگاه علیرضا ملایی توانی درباره ناموجه بودن مبدأنگاری کودتای ۱۲۹۹ در تاریخ معاصر ایران

رضا معینی رودبالی^{۱*}، سید سهراب حسینی^۲

۱ استادیار گروه آموزش تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

۲ کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی (گرایش ایران‌شناسی)، دانشگاه میبد، یزد، ایران.

چکیده

تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران از مسائل مناقشه‌برانگیز در تاریخ‌نگاری معاصر است؛ زیرا هر مبدأ پیشنهادی، فهم خاصی از تجدد، دولت، جامعه و قدرت سیاسی را پیش‌فرض می‌گیرد. مسئله اصلی این مقاله آن است که آیا کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن دولت رضاشاهی را می‌توان آغاز تاریخ معاصر ایران دانست یا باید آن را در امتداد روندهای پیشین، به‌ویژه انقلاب مشروطه، تحلیل کرد. هدف مقاله، بازخوانی جامعه‌شناختی دیدگاه علیرضا ملایی توانی درباره ناموجه بودن مبدأنگاری ۱۲۹۹ و بسط آن در چهارچوب مفاهیم جامعه‌شناسی تاریخی است. پرسش محوری پژوهش این است که با اتکاء به مفاهیمی چون بحران دولت، ظرفیت نهادی، دولت‌سازی و مشروعیت سیاسی، کدام رخداد واجد جایگاه بنیادی‌تری در دوره‌بندی تاریخ معاصر ایران است. روش پژوهش، تحلیل تاریخی - تفسیری با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی است و داده‌ها از آثار تاریخ‌نگارانه، پژوهش‌های نظری، منابع مربوط به دوره قاجار و پهلوی، خاطرات رجال و نمونه‌هایی از مطبوعات دوره پهلوی فراهم شده‌اند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که بحران اواخر قاجار واقعیتی تاریخی بود؛ اما تاریخ‌نگاری رسمی پهلوی با بازنمایی گفتمانی این بحران، کودتای ۱۲۹۹ را به‌مثابه مبدأ «ایران نوین» تثبیت کرد. در مقابل، انقلاب مشروطه با طرح مفاهیمی چون قانون، مجلس، ملت، نمایندگی و تحدید قدرت، منطق سیاست در ایران را دگرگون ساخت. نتیجه مقاله آن است که دولت رضاشاهی مرحله‌ای مهم در تمرکز اقتدار و افزایش ظرفیت نهادی دولت بود، اما مبدأ تاریخ معاصر ایران نیست؛ زیرا معاصریت ایرانی پیش از آن، با طرح پرسش از مشروعیت و حدود قدرت در انقلاب مشروطه آغاز شده بود.

واژه‌های کلیدی: انقلاب مشروطه، کودتای ۱۲۹۹، جامعه‌شناسی تاریخی، دولت‌سازی، تاریخ معاصر ایران.

مقدمه

تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران صرفاً انتخاب یک نقطه زمانی در توالی رخدادهای تاریخی نیست؛ بلکه مستلزم تبیین نظری نسبت میان دولت، جامعه، قدرت سیاسی و تجربه تجدد در ایران است. هر روایتی که رخدادی خاص را آغاز تاریخ معاصر معرفی می‌کند، در واقع بر مبنای معیاری معین از «معاصریت» شکل می‌گیرد؛ معیاری که ممکن است بر مواجهه با جهان جدید، تحول در ساختار دولت، پیدایش آگاهی سیاسی نوین، انقلاب و قانون‌خواهی یا تمرکز اقتدار سیاسی تأکید داشته باشد. از این‌رو، بحث درباره آغاز تاریخ معاصر ایران در بنیاد خود به این پرسش بازمی‌گردد که کدام تحول تاریخی توانسته است منطق تازه‌ای در سازمان قدرت و حیات سیاسی جامعه ایران پدید آورد؟

در تاریخ‌نگاری ایران پاسخ‌های متفاوتی به این مسئله داده شده است. گروهی کوشیده‌اند برآمدن صفویه را مبدأ تاریخ معاصر ایران برشمرده (نجفی، ۱۳۹۱: ۲۲؛ جعفریان، ۱۳۷۰: ۱۵)، پاره‌ای دیگر (بینا، ۱۳۳۷؛ محبوبی اردکانی؛ بهنام، ۱۳۷۵) جنگ‌های ایران و روسیه را به سبب آشکار شدن شکاف قدرت میان ایران و اروپا و آغاز تأمل درباره علل عقب ماندگی ایران، نقطه ورود به دوره جدید دانسته‌اند. مخبرالسلطنه هدایت (۱۳۷۵: ۹۶) و نورایی (۱۳۹۴: ۵) با تأکید بر اصلاحات و تحولات فکری عصر ناصری، نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی را مرحله‌ای مهم در گذار ایران به وضعیت جدید تلقی کرده‌اند. در روایتی دیگر ناظران و محققان، انقلاب مشروطه را به سبب طرح مفاهیمی چون قانون، مجلس، ملت و تحدید قدرت سیاسی، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران قلمداد نموده‌اند (درویل، ۱۳۶۷: ۱۸۱؛ پورحسین خونیق، ۱۳۹۴: ۱۵) و در مقابل بخشی از تاریخ‌نگاری دولت‌محور در دوره پهلوی، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و استقرار دولت رضاشاهی را آغاز «ایران نوین» معرفی کرده و تمرکز اقتدار سیاسی و گسترش ساختار اداری دولت را نشانه ورود به دوره‌ای تازه دانسته‌اند (قائم مقامی، ۱۳۴۵: ۲۸-۲۹؛ میرخلف زاده، ۲۵۳۵: ۱۱۱).

در سال‌های اخیر، پژوهشگران از زاویه‌های گوناگون به زمینه‌ها و پیامدهای کودتای ۱۲۹۹ پرداخته‌اند. کریمی کندرود و خواجه‌نوری با بررسی هم‌زمان عوامل داخلی و خارجی، کودتا را حاصل برهم‌کنش بحران‌های درونی ایران و مداخلات قدرت‌های خارجی دانسته‌اند (کریمی کندرود و خواجه‌نوری، ۱۴۰۱: ۸۱-۸۸). صادقی‌فرد با تمرکز بر نقش بریتانیا، این رخداد را در چهارچوب سیاست‌های منطقه‌ای انگلستان پس از جنگ جهانی اول تحلیل کرده است (صادقی‌فرد، ۱۳۹۴: ۸-۱۲). کلهر و مقیمی نیز زمینه‌های پیدایش دولت مقتدر مرکزی را در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۲ بررسی

کرده و ضعف نهادی دولت، ناامنی و بحران اقتدار را از عوامل مؤثر در گرایش به تمرکز سیاسی دانسته‌اند (کلهر و مقیمی، ۱۳۸۹: ۵۷-۶۴). در همین زمینه، فلاح توتکار و پرویش با مطالعه مواضع علما در برابر کودتا، نشان داده‌اند که واکنش نیروهای اجتماعی و مذهبی به این رخداد یکدست نبود و در بستر شرایط سیاسی و امنیتی زمانه شکل گرفت (فلاح توتکار و پرویش، ۱۳۹۱: ۴۲-۴۷). همچنین سمیعی اصفهانی و خداپرست با مقایسه کودتاهای نظامی در ایران معاصر، کودتای ۱۲۹۹ را در پیوند با الگوهای حکومت شخصی و تمرکز اقتدار سیاسی تحلیل کرده‌اند (سمیعی اصفهانی و خداپرست، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۱۲).

در میان پژوهش‌هایی که به مسئله دوره‌بندی تاریخ ایران پرداخته‌اند، آثار علیرضا ملایی توانی از انسجام نظری ویژه‌ای برخوردار است. او در مقاله «مبدأ دوره جدید تاریخ ایران کجاست؟» با تمایز نهادن میان «تاریخ جدید» و «تاریخ معاصر» نشان می‌دهد که اگرچه جنگ‌های ایران و روس آستانه ورود ایران به دوره جدید به شمار می‌آیند؛ اما هنوز مفاهیم سیاست جدید در ساختار نهادی کشور تثبیت نشده بودند (ملایی توانی، ۱۴۰۱ الف: ۱۷۶-۱۸۱). به همین دلیل، در مقاله «مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران» استدلال می‌کند که انقلاب مشروطه، به دلیل طرح اصولی چون حاکمیت قانون، نمایندگی سیاسی و مشارکت عمومی، نقطه آغاز معاصریت ایران محسوب می‌شود (ملایی توانی، ۱۴۰۱ اب: ۱۳۵-۱۴۵). این دیدگاه در دیگر آثار او نیز دنبال شده است. ملایی توانی در مقاله «آیا تشکیل حکومت صفویه مبدأ تاریخ جدید یا معاصر ایران است؟» نشان می‌دهد که اگرچه صفویه در شکل‌گیری دولت ملی در ایران نقش مهمی داشته است؛ اما فاقد مؤلفه‌های تحول نهادی و معرفتی مرتبط با سیاست مدرن بوده است (ملایی توانی، ۱۴۰۲ الف: ۲۱۸-۲۲۵). همچنین در مقاله «چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران نیست؟» تأکید می‌کند که استقرار دولت رضاشاهی را باید مرحله‌ای از بازسازی اقتدار سیاسی دانست، نه نقطه آغاز تاریخ معاصر؛ زیرا مبانی سیاست جدید پیش‌تر در بستر انقلاب مشروطه شکل گرفته بود (ملایی توانی، ۱۴۰۲ اب: ۲۰۳-۲۱۵).

این استدلال در آثار کتابی او نیز بازتاب یافته است. در کتاب گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه نشان داده می‌شود که چگونه روایت بحران سیاسی و ناامنی سال‌های پایانی قاجار در تاریخ‌نگاری رسمی به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به دولت جدید تبدیل شد (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۸۸-۱۰۲). در کتاب مشروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران نیز مسئله تنش میان اقتدار دولت و مشارکت سیاسی در تجربه مشروطه تحلیل شده است (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۲۳-۳۸). افزون‌براین، در کتاب انقلاب مشروطه: جنبش آزادی‌خواهی ایرانیان، این انقلاب به عنوان نقطه

عطفی در تحول مفاهیم دولت و ملت بررسی شده است (ملایی توانی، ۱۴۰۳: ۵۵-۷۴). مقاله حاضر در تقابل با دیدگاه ملایی توانی قرار ندارد؛ بلکه می‌کوشد استدلال او درباره ناموجه بودن مبدأنگاری کودتای ۱۲۹۹ را در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی بسط دهد. در این رویکرد، تحولات سیاسی عمدتاً در بستر روندهای بلندمدت شکل‌گیری دولت و دگرگونی نهادهای قدرت تحلیل می‌شوند و به ندرت می‌توان آن‌ها را به یک رخداد منفرد فروکاست (Skocpol, 1979, pp. 3-5; Tilly, 1990, pp. 10-14). از این منظر، کودتای ۱۲۹۹ باید در پیوند با بحران ساختاری دولت در سال‌های پایانی قاجار، پیامدهای جنگ جهانی اول و دشواری‌های تثبیت نظم سیاسی پس از مشروطه فهم شود.

ضعف ظرفیت مالی و اداری دولت قاجار، گسترش ناامنی و پراکندگی اقتدار سیاسی، زمینه‌ای پدید آورد که در آن تمرکز قدرت به یکی از مطالبات اصلی در عرصه سیاست تبدیل شد. پژوهش کلهر و مقیمی درباره زمینه‌های پیدایش دولت مقتدر مرکزی و نیز تحلیل کریمی کندرود و خواجه‌نوری از عوامل داخلی و خارجی کودتا، این نکته را تأیید می‌کند که کودتای ۱۲۹۹ بر بستر بحران‌های انباشته دولت پسامشروطه رخ داد، نه در خلأ تاریخی (کلهر و مقیمی، ۱۳۸۹: ۵۷-۶۴؛ کریمی کندرود و خواجه‌نوری، ۱۴۰۱: ۸۱-۸۸). در چنین شرایطی، برآمدن دولت رضاشاهی را می‌توان تلاشی برای بازسازی اقتدار دولت دانست؛ اما این بازسازی، هرچند در افزایش ظرفیت نهادی دولت اهمیت داشت، به معنای آغاز تاریخ معاصر ایران نبود؛ زیرا تحول بنیادین در منطق سیاست و مفهوم قدرت پیش‌تر در انقلاب مشروطه رخ داده بود.

بررسی‌های ناظر به تحولات اداری و نهادی دولت در دوره احمدشاه و رضاشاه نیز همین پیوستگی تاریخی را نشان می‌دهد. نوروزی، خسرویگی، دهنوی و علی صوفی در پژوهش خود درباره نوسازی نظام اداره تقسیمات کشوری در دوره احمدشاه قاجار نشان داده‌اند که کوشش برای اصلاح ساختار اداری دولت پیش از استقرار کامل دولت رضاشاهی آغاز شده بود (نوروزی، خسرویگی، دهنوی و علی صوفی، ۱۴۰۲الف: ۳۸۳-۴۰۷). آنان در پژوهشی دیگر درباره تقسیمات کشوری و جریان تمرکزگرایی در دوره رضاشاه، تداوم و تشدید همین روند را در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بررسی کرده‌اند (نوروزی، خسرویگی، دهنوی و علی صوفی، ۱۴۰۲ب: ۲۱۵-۲۴۲). از این منظر، دولت رضاشاهی را باید مرحله‌ای مهم در تمرکزگرایی و نوسازی اداری دانست، نه نقطه گسست مطلق در تاریخ ایران معاصر. براین اساس، مقاله حاضر میان دو سطح تحلیلی تمایز قائل می‌شود: نخست، واقعیت تاریخی بحران

دولت در سال‌های پایانی قاجار؛ دوم، بازنمایی این بحران در تاریخ‌نگاری رسمی به عنوان مبنایی برای مشروعیت‌بخشی به دولت متمرکز جدید (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۹۵-۱۰۲). تفکیک این دو سطح نشان می‌دهد که هرچند بحران دولت واقعیتی تاریخی بود؛ اما تبدیل آن به نقطه آغاز تاریخ معاصر نتیجه نوعی بازسازی گفتمانی در روایت‌های تاریخی بعدی است.

روش پژوهش تحلیل تاریخی - تفسیری با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی است. واحد مشاهده، متون مرتبط با دوره‌بندی تاریخ ایران، آثار علیرضا ملایی توانی و پژوهش‌های ناظر به زمینه‌ها و پیامدهای کودتای ۱۲۹۹ است؛ واحد تحلیل نیز نسبت میان روایت‌های تاریخ‌نگارانه و روندهای نهادی دولت‌سازی در ایران معاصر است. مقاله می‌کوشد با استفاده از مفاهیمی چون بحران دولت، ظرفیت نهادی و مشروعیت سیاسی، خوانشی جامعه‌شناختی از استدلال ملایی توانی ارائه دهد.

در نتیجه، نوآوری این پژوهش نه در رد دیدگاه ملایی توانی، بلکه در بسط نظری آن نهفته است. ملایی توانی از منظر تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد که کودتای ۱۲۹۹ نمی‌تواند مبدأ تاریخ معاصر ایران باشد و انقلاب مشروطه جایگاه بنیادی‌تری در این دوره‌بندی دارد. مقاله حاضر این گزاره را در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی بازخوانی می‌کند و با بهره‌گیری از پژوهش‌های کریمی کندرود و خواجه‌نوری، صادقی‌فرد، کلهر و مقیمی، فلاح توتکار و پرویش، سمیعی اصفهانی و خدایرست و نیز مطالعات نوروزی، خسروی‌گی، دهنوی و علی صوفی نشان می‌دهد که کودتای ۱۲۹۹ نه آغاز معاصریت ایران، بلکه رخدادی در امتداد بحران دولت، تمرکزگرایی و بازسازی اقتدار سیاسی پس از مشروطه بود.

۲. بازخوانی جامعه‌شناختی - تاریخی تاریخ‌نگاری رسمی پهلوی

مسئله این مقاله نقد ملایی توانی به مثابه مدافع مبدأبودن کودتای ۱۲۹۹ نیست؛ زیرا او در مقاله «چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران نیست؟» و نیز در آثار خود درباره مشروطه، جمهوری و گفتمان تاریخ‌نگاری پهلوی، از منتقدان روایت رضاشاه‌محور است و فروکاستن آغاز تاریخ معاصر ایران به کودتا یا تأسیس سلطنت پهلوی را نمی‌پذیرد (ملایی توانی، ۱۴۰۲: ۱۹۳-۲۲۴؛ ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۸۸-۱۰۲؛ ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۲۳-۳۸). از این رو، بحث حاضر در پی رد موضع او نیست؛ بلکه می‌کوشد استدلال وی را در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی بسط دهد؛ یعنی نشان دهد نقد مبدأنگاری ۱۲۹۹ هنگامی از کفایت تحلیلی بیشتری برخوردار می‌شود که در نسبت با تداوم تاریخی دولت‌سازی، بحران اقتدار سیاسی و منازعه بر سر نظم حقوقی و اداری در ایران معاصر فهم شود.

ملایی توانی در تحلیل گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی نشان می‌دهد که بخشی از روایت‌های رسمی، با برجسته‌سازی نقش رضاشاه در استقرار امنیت، تمرکز سیاسی و نوسازی اداری، کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن دولت رضاشاهی را به‌مثابه آغاز ایران جدید بازنمایی کردند (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۶۲-۴۵). اهمیت این تحلیل در آن است که تاریخ‌نگاری را نه صرفاً بازتاب گذشته، بلکه بخشی از سازوکار مشروعیت‌بخشی سیاسی می‌داند. بااین‌حال، از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، مسئله «آغاز» فقط تعیین یک مبدأ تقویمی نیست، بلکه به تحول ظرفیت‌های دولت، الگوهای مشروعیت و بازآرایی مناسبات قدرت در فرایندهای بلندمدت تاریخی مربوط می‌شود (Skocpol, 1979, pp. 3-5; Tilly, 1990, pp. 10-14).

در این چهارچوب، تحولات اواخر قاجار، انقلاب مشروطه و برآمدن دولت رضاشاهی را باید حلقه‌هایی از روندی به‌هم‌پیوسته در فرایند دولت‌سازی دانست. دولت مدرن در ایران نه محصول رخدادی منفرد، بلکه حاصل فرایندی تدریجی، انباشتی و بحران‌زده از اصلاح، شکست، بازسازی و تمرکز قدرت بود (Mann, 1986, pp. 37-40). ریشه‌های این روند را می‌توان در پیامدهای جنگ‌های ایران و روس و آشکارشدن ضعف نظامی، مالی و اداری دولت قاجار جست‌وجو کرد؛ وضعیتی که بازسازی ارتش، دیوان‌سالاری و اقتدار مرکزی را به دغدغه‌ای پایدار برای نخبگان سیاسی بدل ساخت (Amanat, 1997, pp. 15-18; Katouzian, 2003, pp. 121-126). اصلاحات عباس‌میرزا و امریکبیر نیز، هرچند محدود و ناپایدار، در همین مسیر ارتقای ظرفیت نهادی دولت معنا می‌یافتند (Lambton, 1954, pp. 87-91; Floor, 2011, pp. 52-56). انقلاب مشروطه این مسئله را به سطحی حقوقی و سیاسی ارتقاء داد و کوشید از طریق قانون، مجلس و تحدید قدرت سلطنت، نظامی مبتنی بر دولت قانونی پدید آورد؛ اما ضعف قدرت زیرساختی دولت و تداوم پراکندگی اقتدار، مانع تثبیت کامل این نظم شد (Abrahamian, 1982, pp. 98-105).

براین‌اساس، نقد روایت رضاشاه‌محور نباید به جابه‌جایی ساده یک مبدأ زمانی با مبدایی دیگر فروکاسته شود. اگرچه مشروطه، به دلیل طرح مفاهیمی چون قانون، مجلس، ملت، نمایندگی و تحدید قدرت، مبنای مناسب‌تری برای فهم آغاز تاریخ معاصر ایران فراهم می‌کند. این برتری تنها زمانی به‌درستی فهمیده می‌شود که در پیوند با روند گسترده‌تر بحران دولت، تلاش برای قانون‌مندکردن قدرت و جست‌وجوی تمرکز سیاسی تحلیل شود (ملایی توانی، ۱۴۰۱: ۱۳۵-۱۴۵). درغیراین‌صورت، بحث به دوگانه‌ای ساده میان «آزادی‌خواهی مشروطه» و «اقتدارگرایی پهلوی» تقلیل می‌یابد و جای تبیین

ساختاری بحران دولت و بازسازی اقتدار سیاسی را می‌گیرد.

نقش نخبگان اداری، نظامی و فکری نیز در این روند اهمیت دارد. از اواخر عصر ناصری تا دهه‌های آغازین قرن چهاردهم شمسی، لایه‌ای از نخبگان جدید شکل گرفت که از یک‌سو فرسایش نظم سنتی را تجربه می‌کرد و از سوی دیگر با الگوهای دولت مدرن آشنا بود. این گروه، شامل دیوان‌سالاران، افسران، حقوق‌دانان و روشنفکران، در انقلاب مشروطه در تدوین نظم حقوقی جدید نقش داشت؛ اما در مواجهه با ناامنی مزمن، واگرایی ایالات و ضعف دولت مرکزی، بخشی از آنان به تدریج تمرکز اقتدار را شرط بقا و انسجام سیاسی دانستند. از این منظر، گذار از مشروطه به دولت متمرکز رضاشاهی را نمی‌توان صرفاً حاصل اراده فردی یا کودتایی منفرد دانست؛ بلکه باید آن را محصول بازآرایی راهبردهای نخبگان در مواجهه با بحران دولت تلقی کرد (Kamali, 2021, pp. 88-92).

۱-۲. پرهیز از یک‌دست‌انگاری تاریخ‌نگاری رسمی

یکی از الزامات بازخوانی جامعه‌شناختی آثار ملایی توانی، پرهیز از تلقی یکپارچه از «تاریخ‌نگاری رسمی پهلوی» است. این مفهوم گاه چنان به کار می‌رود که گویی همه روایت‌های تولیدشده در مدار قدرت، از منطقی واحد در بازنمایی قاجار، مشروطه و رضاشاه پیروی می‌کنند؛ حال آنکه تولید روایت تاریخی در دولت مدرن معمولاً از خلال نهادها، کارگزاران و کارکردهای متفاوت صورت می‌گیرد. بنابراین، تاریخ‌نگاری رسمی را باید میدانی ناهمگن دانست که در آن متون درباری، کتاب‌های آموزشی، گزارش‌های اداری، ادبیات سیاسی، نشریات وابسته به دولت و نوشته‌های برخی نخبگان دانشگاهی، هر یک با منطق نهادی خاص خود در بازتعریف گذشته مشارکت داشته‌اند (Cronin, 2007, pp. 55-59; Shaykh al-Islami, 1970, pp. 143-147).

اهمیت این تمایز در آن است که روایت‌های رسمی الزاماً کارکردی یکسان ندارند. برخی بر ضرورت امنیت و تمرکز سیاسی تأکید می‌کنند، برخی ضعف مالی و اداری قاجار را برجسته می‌سازند و برخی رضاشاه را نماد دولت‌سازی، یکپارچگی سرزمینی یا نوسازی اداری معرفی می‌کنند؛ بنابراین، برای فهم دقیق‌تر آنچه ملایی از آن با عنوان گفتمان تاریخ‌نگاری پهلوی یاد می‌کند، باید سطوح مختلف تولید روایت تاریخی از یکدیگر تفکیک شوند. در غیر این صورت، نقد تاریخ‌نگاری پهلوی در سطحی کلی و انتزاعی باقی می‌ماند و نسبت آن با سازوکارهای واقعی دولت‌سازی، سیاست فرهنگی و سازمان بوروکراتیک روشن نمی‌شود (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۹۵-۱۰۲).

در این میان، نقش نخبگان فکری و دانشگاهی نیز قابل توجه است. بخشی از نخبگان تحصیل کرده ایرانی، چه در دوره رضاشاه و چه در دهه‌های بعد، از خلال زبان علم، توسعه، نظم و پیشرفت، به عقلانی‌سازی نوسازی اقتدارگرایانه یاری رساندند و دوگانه‌هایی چون «قاجار ناتوان/پهلوی مدرن» را تقویت کردند؛ بنابراین، تاریخ‌نگاری معاصر ایران را باید نه فقط ابزار دولت، بلکه عرصه‌ای برای رقابت نخبگان بر سر تعریف عقلانیت سیاسی، الگوی دولت مطلوب و مسیر مدرن‌شدن ایران دانست (Ebrahimi, 2023, pp. 34–38; Matin-Asgari, 2020, pp. 77–81).

۲-۲. تمایز میان بحران تاریخی و بهره‌برداری گفتمانی

یکی از دستاوردهای مهم ملایی توانی آن است که نشان می‌دهد بخشی از روایت‌های رسمی پهلوی، قاجار را دوره‌ای از انحطاط، بی‌نظمی و ناتوانی سیاسی تصویر کردند تا در مقابل، برآمدن رضاشاه به صورت ضرورتی تاریخی و نقطه آغاز نظم جدید جلوه کند (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۸۸–۱۰۲). با این حال، از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، مسئله فقط اثبات وجود این بازنمایی نیست، بلکه توضیح سازوکارهای تولید آن و نسبتش با فرایند دولت‌سازی مدرن است. دولت‌های مدرن در فرایند تمرکز قدرت و بسیج منابع، گذشته را چنان بازتعریف می‌کنند که «بی‌نظمی پیشین» در برابر «ضرورت نظم جدید» قرار گیرد و از این طریق، بازسازی اقتدار سیاسی مشروعیت یابد (Tilly, 1990, pp. 67–71). از این منظر، سیاه‌نمایی قاجار و برجسته‌سازی رضاشاه را باید بخشی از منطق مشروعیت‌بخشی به دولت متمرکز جدید دانست، نه صرفاً تبلیغات ایدئولوژیک یک سلسله سیاسی.

با این همه، نقد این روایت نباید به انکار بحران دولت در اواخر قاجار بینجامد. شماری از منابع همان دوره، پیش از تثبیت دولت پهلوی، از ضعف دیوان‌سالاری، پراکندگی اقتدار، بحران مالی و ناتوانی دولت در اعمال سلطه مؤثر سخن گفته‌اند. برای نمونه، ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان به آشفتگی اداری و ضعف اقتدار دولت اشاره می‌کند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۳، ج. ۱: ۷۸–۸۴). پژوهش‌های جدید نیز تأیید می‌کنند که بحران دولت قاجاری تجربه‌ای عینی برای کنشگران سیاسی آن عصر بود، نه صرفاً ساخته روایت پهلوی (Abrahamian, 1982, pp. 136–142; Katouzian, 2003, pp. 126–130).

از این رو، بسط تحلیلی استدلال ملایی توانی مستلزم تمایز میان دو سطح است: نخست، واقعیت تاریخی بحران دولت قاجار؛ و دوم، بهره‌برداری گفتمانی پهلوی از این بحران برای مشروعیت‌بخشی به

دولت متمرکز جدید. تنها با حفظ این تمایز می‌توان از یک‌سو از بازتولید روایت ضدقاجاری پهلوی پرهیز کرد و از سوی دیگر، بحران‌های واقعی اواخر قاجار را نادیده نگرفت. در این سطح، روایت‌های تاریخی بخشی از سازوکار بازتولید قدرت‌اند و باید در پیوند با منافع نخبگان، نیازهای دولت و تحولات نهادی تحلیل شوند (Skocpol, 1979, pp. 28-33).

در همین چهارچوب، کودتای ۱۲۹۹ را نیز نمی‌توان گسستی ناگهانی میان مشروطه‌خواهی و اقتدارگرایی دانست. این رویداد در بستر بحران‌های انباشته نظامی، مالی و اداری شکل گرفت؛ بحران‌هایی که از شکست‌های ایران در جنگ‌های روسیه آغاز شد، در مشروطه صورت‌بندی سیاسی یافت و در سال‌های پس از آن به مسئله بازسازی اقتدار مرکزی انجامید. از این منظر، برآمدن رضاشاه مرحله‌ای از فرایند دولت‌سازی تأخیری در ایران بود؛ فرایندی که هرچند با تمرکزگرایی و اقتدار سیاسی همراه شد؛ اما ریشه در بحران‌های انباشته دولت قاجاری و تلاش برای ایجاد نظم اداری و نظامی جدید داشت؛ بنابراین، اگر مشروطه را مبدأ مناسب‌تری برای تاریخ معاصر ایران بدانیم، این داوری زمانی استحکام تحلیلی می‌یابد که تداوم تاریخی میان بحران دولت قاجار، تجربه مشروطه و بازسازی اقتدار پس از ۱۲۹۹ نیز تبیین شود. در این معنا، تاریخ معاصر ایران نه مجموعه‌ای از گسست‌های دفعی، بلکه روندی پیوسته از بازآرایی دولت، قدرت و الگوهای مشروعیت سیاسی است.

۳. نقد روایت رضاشاه‌محور از مبدأ تاریخ معاصر ایران در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی

پس از تبیین نسبت میان بحران دولت قاجار و بهره‌برداری گفتمانی تاریخ‌نگاری پهلوی از این بحران، اکنون می‌توان روایت رضاشاه‌محور از مبدأ تاریخ معاصر ایران را در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی بازخوانی کرد. مسئله این بخش انکار اهمیت کودتای ۱۲۹۹ یا نقش دولت رضاشاهی در تمرکز اقتدار سیاسی نیست؛ بلکه پرسش آن است که آیا این رخداد را می‌توان نقطه آغاز تاریخ معاصر ایران دانست. روایت رضاشاه‌محور با برجسته‌سازی ناامنی، بحران مالی و ضعف اداری اواخر قاجار، برآمدن رضاشاه را به‌منزله گسستی تاریخی و آغاز «ایران نوین» معرفی می‌کند (قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۵۱-۵۳؛ نوبخت، ۱۳۴۶: ۷۲-۸۱). در مقابل، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که کودتای سوم اسفند را باید در امتداد روندهای پیشین دولت‌سازی و بحران نظم پسامشروطه تحلیل کرد، نه به‌عنوان آغاز مستقل معاصریت ایران.

از منظر نظریه‌های دولت‌سازی، دولت مدرن حاصل فرایندهای تدریجی و انباشتی است و نمی‌توان

آن را به رخدادی منفرد یا اراده یک کنشگر فروکاست. شکل‌گیری و تمرکز دولت‌ها در پیوند با فشارهای نظامی، بحران‌های مالی، رقابت‌های اجتماعی و تحولات بین‌المللی صورت می‌گیرد (Mann, 1986, pp. 15-22; Skocpol, 1979, pp. 29-36; Tilly, 1990, pp. 37-41). در این چهارچوب، کودتای ۱۲۹۹ اگرچه در بازآرایی اقتدار سیاسی و تقویت دستگاه اداری و نظامی دولت نقشی مهم داشت، خود محصول بحران‌ها و روندهایی بود که پیش‌تر شکل گرفته بودند.

۱-۳. تداوم‌های تاریخی پنهان‌شده در روایت رضاشاه‌محور

یکی از کاستی‌های روایت رضاشاه‌محور، فرض گسستی بنیادین میان عصر قاجار و دوره پهلوی است. در این روایت، دولت قاجار ساختاری فرسوده و فاقد ظرفیت حکمرانی مؤثر تصویر می‌شود و دولت رضاشاهی به مثابه نقطه آغاز نظامی کاملاً تازه معرفی می‌گردد. این برداشت اگرچه بخشی از واقعیت بحران در اواخر قاجار را بازتاب می‌دهد؛ اما ریشه‌های طولانی‌تر مسئله دولت‌سازی در ایران را کم‌رنگ می‌کند.

تحول دولت در ایران پیش از کودتای ۱۲۹۹ آغاز شده بود. شکست‌های نظامی از روسیه، اصلاحات عباس‌میرزا، تلاش‌های امیرکبیر، گسترش تدریجی دیوان‌سالاری در نیمه دوم عصر قاجار و سپس شکل‌گیری نهادهای جدید در انقلاب مشروطه نشان می‌دهد که مسئله بازسازی دولت و تمرکز اقتدار سابقه‌ای طولانی‌تر داشت (Amanat, 1997, pp. 402-417; Lambton, 1954, pp. 311-325; اشرف، ۱۳۹۵: ۹۸-۱۰۷). اهمیت انقلاب مشروطه در آن بود که بحران دولت را از سطح اصلاحات اداری و نظامی به سطح حقوقی و سیاسی منتقل کرد؛ تأسیس مجلس، تدوین قانون اساسی و طرح مسئولیت دولت نشانه‌های این تحول بودند.

از این منظر، دولت رضاشاهی را باید ادامه‌ای اقتدارگرایانه بر روند پیشین دولت‌سازی دانست. این دولت برخی ظرفیت‌های اداری، نظامی و مالی را تقویت کرد؛ اما این ظرفیت‌ها بر زمینه‌ای تاریخی استوار بود که از دل بحران‌های قاجاری و تجربه مشروطه شکل گرفته بود؛ بنابراین، کودتای ۱۲۹۹ بیش از آنکه آغاز تاریخ معاصر ایران باشد، مرحله‌ای از بازآرایی اقتدار سیاسی در ایران پسامشروطه بود.

۲-۳. تبدیل بحران قاجار به مشروعیت گفتمانی پهلوی

تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی در تثبیت تصویر «رضاشاه بنیان‌گذار ایران نوین» نقشی تعیین‌کننده

داشت. در این روایت، گذشته قاجاری غالباً با واژگانی چون هرج و مرج، ضعف و عقب‌ماندگی توصیف می‌شد و در مقابل، دولت رضاشاهی مظهر نظم، امنیت و نوسازی معرفی می‌گردید (قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۱۰۲-۱۱۰؛ صفائی، ۱۳۵۳: ۸۸-۹۶؛ شعبانی، ۱۳۵۵: ۵۵-۶۴). این تصویر در متون آموزشی، آثار تاریخی رسمی و نوشته‌های وابسته به نظم سیاسی جدید بازتولید شد و به‌تدریج صورت روایتی مسلط درباره آغاز ایران معاصر یافت.

با این حال، مسئله اصلی در این روایت صرف اشاره به بحران دولت قاجار نیست. منابع تاریخی همان دوره نیز از ضعف دیوان‌سالاری، پراکندگی اقتدار و بحران مالی سخن گفته‌اند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۱، ج. ۲: ۱۱۲-۱۱۸؛ مستوفی، ۱۳۳۱، ج. ۱: ۲۰۴-۲۱۱). مسئله آن است که این بحران واقعی در تاریخ‌نگاری پهلوی به مبنایی برای مبدأسازی از دولت رضاشاهی تبدیل شد. به بیان دیگر، روایت رضاشاه‌محور از واقعیت بحران آغاز می‌کند؛ اما آن را به نتیجه‌ای دوره‌بندانه و مشروعیت‌بخش می‌رساند که نقش انقلاب مشروطه و نهادهای برآمده از آن را کم‌رنگ می‌کند.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، چنین سازوکاری در فرایندهای دولت‌سازی امری شناخته‌شده است. دولت‌های در حال تمرکز قدرت غالباً گذشته را به‌گونه‌ای بازنمایی می‌کنند که وضعیت پیشین آشفته و ناکارآمد جلوه کند و نظم جدید به‌عنوان ضرورتی تاریخی ظاهر شود (Tilly, 1990, pp. 67-71). در این چهارچوب، برجسته‌سازی نقش رضاشاه در «نجات ایران» را می‌توان بخشی از سازوکار مشروعیت‌بخشی به دولت متمرکز جدید دانست.

۳-۳. نقد فروکاهش دولت‌سازی به عاملیت فردی رضاشاه

یکی دیگر از عناصر روایت رضاشاه‌محور، پیوند دادن بقای ایران به کنش فردی رضاشاه است. در این روایت، ایران در آستانه فروپاشی تصویر می‌شود و رضاشاه با ایجاد ارتش منظم و تمرکز اقتدار سیاسی، کشور را از تجزیه نجات داده است. این برداشت اگرچه به بخشی از واقعیت‌های امنیتی پس از جنگ جهانی اول اشاره دارد؛ اما بقا و تمرکز دولت را بیش از اندازه به عاملیت فردی فرو می‌کاهد.

در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی، تمرکز دولت نتیجه تعامل عوامل متعددی از جمله تحولات ژئوپلیتیکی، رقابت‌های داخلی، ظرفیت‌های نهادی و راهبردهای نخبگان سیاسی است (Mann, 1986, pp. 112-118; Migdal, 1988, pp. 21-35; Tilly, 1990, pp. 96-103). از این منظر، اقدامات دولت رضاشاهی در ایجاد ارتش، تمرکز اداری و کنترل ایالات را باید بخشی از تلاش گسترده‌تر

برای افزایش ظرفیت دولت دانست؛ تلاشی که ریشه‌های آن در بحران‌های انباشته عصر قاجار و تجربه مشروطه قرار داشت.

۴-۳. نوسازی اقتدارگرایانه و مسئله مبدأ معاصریت

برجستگی رضاشاه در روایت رسمی پهلوی تا حد زیادی به پروژه‌های نوسازی دوره او مربوط می‌شود؛ از توسعه دیوان‌سالاری و ارتش تا گسترش راه‌ها، تمرکز مالی و اصلاح نظام آموزشی. این اقدامات در افزایش توان اجرایی دولت مؤثر بودند؛ اما در چهارچوب الگویی اقتدارگرایانه از قدرت سیاسی تحقق یافتند. پژوهش‌های تاریخی نشان داده‌اند که نوسازی دوره رضاشاه عمدتاً از بالا و دولت‌محور بود و هم‌زمان با آن، نهادهای سیاسی برآمده از انقلاب مشروطه تضعیف شدند (Abrahamian, 2011, pp. 87-101; Cronin, 2007, pp. 141-153).

این تمایز برای بحث مبدأ تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد. اگر معاصریت صرفاً با تمرکز اداری و اقتدار دولت مرکزی تعریف شود، برآمدن رضاشاه نقطه‌ای تعیین‌کننده به نظر می‌رسد؛ اما اگر تاریخ معاصر را در پیوند با تحول آگاهی سیاسی، مسئله قانون، نهادهای نمایندگی و بازتعریف رابطه دولت و جامعه بفهمیم، انقلاب مشروطه جایگاهی بنیادی‌تر می‌یابد. در این معنا، رضاشاه آغازگر تاریخ معاصر ایران نبود؛ بلکه یکی از پاسخ‌های اقتدارگرایانه به بحران‌هایی بود که در بستر تجربه مشروطه شکل گرفته بودند.

در مجموع، روایت رضاشاه‌محور با تمرکز بر نقش فردی رضاشاه و ضعف‌های قاجار، روند پیچیده دولت‌سازی در ایران را به یک رخداد سیاسی تقلیل می‌دهد. در مقابل، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی کودتای ۱۲۹۹ را در متن روندی بلندمدت قرار می‌دهد که از بحران‌های نظامی و اداری قرن نوزدهم آغاز شد، در انقلاب مشروطه صورت‌بندی حقوقی یافت و در دوره رضاشاه به شکلی متمرکز و اقتدارگرایانه بازآرایی شد. از این‌رو، دولت رضاشاهی را باید مرحله‌ای مهم در بازسازی اقتدار سیاسی در ایران پسامشروطه دانست، نه مبدأ مستقل تاریخ معاصر ایران.

۴. انقلاب مشروطه و معیار جامعه‌شناختی آغاز تاریخ معاصر ایران

اگر کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن دولت رضاشاهی را نتوان مبدأ مستقل تاریخ معاصر ایران دانست، این پرسش مطرح می‌شود که کدام رخداد تاریخی ظرفیت بیشتری برای مبدأگذاری دارد. پاسخ این مقاله،

در امتداد دیدگاه ملایی توانی، انقلاب مشروطه است؛ نه از آن‌رو که این انقلاب توانست فوراً دولتی نیرومند و باثبات ایجاد کند؛ بلکه به این دلیل که منطق سیاست در ایران را دگرگون ساخت و مفاهیمی چون قانون، مجلس، ملت، نمایندگی، مسئولیت دولت، تحدید قدرت و حاکمیت ملی را به مرکز حیات سیاسی وارد کرد (ملایی توانی، ۱۴۰۱: ۱۲۱-۱۴۵؛ Abrahmian, 2011, pp. 98-105).

اهمیت انقلاب مشروطه در آن بود که بحران دولت را از سطح اصلاحات اداری و نظامی به سطحی حقوقی و سیاسی منتقل کرد. پیش از آن، مسئله ضعف دولت عمدتاً در قالب اصلاح ارتش، دیوان‌سالاری و افزایش توان مالی حکومت طرح می‌شد؛ چنان‌که اصلاحات عباس‌میرزا و امیرکبیر نیز در همین چهارچوب قابل فهم‌اند (Lambton, 1954, pp. 311-325؛ اشرف، ۱۳۹۵: ۹۸-۱۰۷)؛ اما مشروطه پرسشی بنیادین پیش نهاد: قدرت سیاسی چگونه باید در چهارچوب قانون مقید و در برابر جامعه پاسخ‌گو شود؟ از این منظر، مشروطه صرفاً واکنشی به ضعف دولت قاجار نبود؛ بلکه تلاشی برای بازتعریف رابطه دولت و جامعه بر پایه قانون و نمایندگی سیاسی به شمار می‌آمد.

این تمایز برای بحث مبدأ تاریخ معاصر ایران اهمیت اساسی دارد. اگر معاصریت صرفاً با تمرکز اداری، ایجاد ارتش منظم و افزایش ظرفیت اجرایی دولت سنجیده شود، دولت رضاشاهی جایگاهی برجسته می‌یابد؛ اما اگر معیار معاصریت را پیدایش زبان سیاسی جدید، طرح مسئله قانون، ورود مفهوم ملت به عرصه سیاست و شکل‌گیری نهادهای نمایندگی بدانیم، انقلاب مشروطه جایگاهی بنیادی‌تر پیدا می‌کند. به بیان دیگر، دولت رضاشاهی به بخشی از مسئله «توان دولت» پاسخ داد؛ درحالی‌که مشروطه مسئله «مشروعیت قدرت» را در قانون سیاست ایران قرار داد.

در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی، دولت مدرن تنها با تمرکز اداری یا انحصار ابزارهای قهر تعریف نمی‌شود؛ بلکه با تحول در سازوکارهای مشروعیت، قواعد حقوقی و نسبت دولت با جامعه نیز شناخته می‌شود (Mann, 1986, pp. 37-41; Skocpol, 1979, pp. 29-36; Tilly, 1990, pp. 15-27). هرچند انقلاب مشروطه در تحقق کامل این نظم ناکام ماند؛ اما ناکامی نهادی آن به معنای بی‌اهمیتی تاریخی آن نیست. از آن پس مفاهیمی چون قانون، ملت، مجلس، حق و مسئولیت دولت به عناصر پایدار زبان سیاسی ایران تبدیل شدند و حتی در دوره‌هایی که محدود شدند، همچنان معیار نقد قدرت باقی ماندند.

در همین چهارچوب، کودتای ۱۲۹۹ را باید در افق مسئله‌ای فهم کرد که مشروطه آن را آشکار ساخته بود: نسبت میان اقتدار دولت، قانون و مشارکت سیاسی. دولت رضاشاهی پاسخی تمرکزگرا و

اقتدارگرایانه به بحران نظم پسامشروطه بود؛ اما این پاسخ در زمینه‌ای شکل گرفت که پیش‌تر با انقلاب مشروطه گشوده شده بود. از این‌رو، تقدم مشروطه بر ۱۲۹۹ تنها تقدم زمانی نیست؛ بلکه تقدم مفهومی و تاریخی است. مشروطه نقطه‌ای بود که در آن قدرت سیاسی برای نخستین‌بار به‌طور جدی در برابر قانون، ملت و نمایندگی عمومی بازتعریف شد؛ و به همین دلیل می‌توان آن را مبدأ مناسب‌تری برای تاریخ معاصر ایران دانست.

۵. نقد مفهوم گسست در روایت رضاشاه‌محور از تاریخ معاصر ایران

یکی از مفروضات اصلی روایت رضاشاه‌محور آن است که کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه گسستی بنیادین در تاریخ ایران ایجاد کرد و دولت‌سازی مدرن را از نقطه‌ای تازه آغاز کرد. این برداشت، هرچند بر اهمیت تحولات دوره رضاشاه تأکید می‌کند، از منظر جامعه‌شناسی تاریخی نارساست؛ زیرا فرایندهای تدریجی و پیشینی دولت‌سازی را کم‌رنگ می‌کند و دگرگونی‌های نهادی را به رخدادی سیاسی یا عاملیت یک فرد فرو می‌کاهد.

در جامعه‌شناسی تاریخی، گسست زمانی قابل دفاع است که نظم جدید از نظر نهادها، منابع مشروعیت و شیوه‌های اعمال اقتدار پیوند معناداری با دوره پیشین نداشته باشد. در مورد ایران، چنین برداشتی دشوار است؛ زیرا بسیاری از مؤلفه‌هایی که بعدها در دولت رضاشاهی صورت متمرکزی یافتند، پیش از ۱۲۹۹ نیز مطرح شده بودند. اصلاح ارتش، گسترش دیوان‌سالاری، کوشش برای تمرکز اقتدار و منازعه بر سر قانون و نهادهای نمایندگی در بستر تحولات قاجاری و پسامشروطه سابقه داشتند (Abrahamian, 2011, pp. 35–40; Lambton, 1954, pp. 311–325). از این منظر، دولت رضاشاهی بیش از آنکه آغاز مطلق دولت مدرن باشد، مرحله‌ای از تشدید و تمرکز روندهایی بود که پیش‌تر آغاز شده بودند.

با این حال، تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی کوشید این تداوم تاریخی را به حاشیه براند. در این روایت، اواخر قاجار غالباً با بی‌ثباتی، ضعف و آشوب توصیف می‌شد و رضاشاه در مقام نیروی نظم‌بخش و نجات‌دهنده ظاهر می‌گردید. چنین بازنمایی‌ای صرفاً گزارش گذشته نبود، بلکه کارکردی گفتمانی داشت: گذشته قاجاری باید چنان ناتوان تصویر می‌شد که تمرکز قدرت در دولت جدید ضرورتی تاریخی جلوه کند. از این‌رو، ایده «آغاز ایران نوین» را می‌توان نوعی صورت‌بندی گفتمانی برای مشروعیت‌بخشی به نظم سیاسی جدید دانست (Tilly, 1990, pp. 67–71؛ قائم‌مقامی، ۱۳۵۴: ۱۰۲–

(۱۱۰).

البته نقد مفهوم گسست به معنای نادیده گرفتن تحولات مهم دوره رضاشاه نیست. در این دوره، ظرفیت اجرایی دولت افزایش یافت و نهادهایی مانند ارتش سراسری، بوروکراسی متمرکز، نظام ثبت احوال، سازوکارهای مالی جدید و شبکه‌های ارتباطی گسترش پیدا کردند. این تحولات در ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی از نشانه‌های افزایش توان نهادی دولت به شمار می‌آیند (Mann, 1986, pp. 92-95; Cronin, 2007, pp. 141-153). مسئله اصلی نه اصل این دگرگونی‌ها، بلکه نحوه تفسیر آنهاست: آیا باید آنها را آغاز مطلق تاریخ معاصر دانست یا مرحله‌ای مهم در فرایند طولانی‌تر دولت‌سازی در ایران؟

از این منظر، تحلیل دولت رضاشاهی نباید به داوری‌های کلی مانند «حکومت امنیتی» یا «شبه‌مدرنیسم» فروکاسته شود، مگر آنکه این مفاهیم در چهارچوبی نظری توضیح داده شوند. رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی اقتضا می‌کند اقتدارگرایی این دوره در پیوند با منطق دولت‌سازی فهم شود؛ یعنی در نسبت با تلاش برای انحصار ابزارهای قهر، تمرکز اداری، یکسان‌سازی حقوقی و مهار نیروهای محلی (Weber, 1978, pp. 54-56; Skocpol, 1979, pp. 51-56).

بر این اساس، روایت گسست هرچند می‌تواند برجستگی سیاسی کودتای ۱۲۹۹ و دولت رضاشاهی را نشان دهد، برای تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مدرن در ایران کافی نیست. تحلیل دقیق‌تر آن است که برآمدن رضاشاه در متن فرایندی طولانی‌تر از دولت‌سازی، تمرکز اقتدار و بازتنظیم رابطه دولت و جامعه فهم شود. در چنین خوانشی، کودتای ۱۲۹۹ نه آغاز تاریخ معاصر ایران، بلکه یکی از لحظات مهم در مسیر بازآرایی دولت در ایران پسامشروطه است؛ مسیری که در آن تداوم‌های نهادی و منازعات سیاسی نقشی تعیین‌کننده‌تر از گسست ادعایی روایت رضاشاه‌محور دارند.

۶. دولت رضاشاهی؛ تمرکز اقتدار و بازسازی نهادی

جان فوران در کتاب مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران تحولات ایران معاصر را در چهارچوب فرایندهای بلندمدت دولت‌سازی و تعامل نیروهای اجتماعی تحلیل می‌کند. از نظر او، شکل‌گیری دولت پهلوی اول را نمی‌توان گسستی ناگهانی در تاریخ ایران دانست؛ این تحول بر زمینه‌ای از بحران‌های ساختاری اواخر قاجار، فشارهای بین‌المللی و ضعف نهادهای سیاسی پیشین شکل گرفت. در این چهارچوب، برآمدن رضاشاه بیش از آنکه آغاز مطلق تاریخ جدید ایران باشد، مرحله‌ای از بازآرایی

اقتدار سیاسی و تلاش برای بازسازی ظرفیت‌های دولت در پاسخ به بحران‌های انباشته پیشین بود (فوران، ۱۴۰۴: ۲۱۳-۲۱۷).

با استقرار دولت رضاشاه، فرایند تمرکز اقتدار سیاسی وارد مرحله‌ای تازه شد و بازسازی نهادهای نظامی، اداری و مالی با سرعت بیشتری دنبال گردید. تشکیل ارتش سراسری، تحدید قدرت نیروهای محلی، گسترش دیوان‌سالاری و تمرکز مالیه عمومی از مهم‌ترین مؤلفه‌های این بازآرایی نهادی بودند (مدنی، ۱۳۷۱، ج. ۱: ۱۷۱-۱۷۴؛ Ghani, 1998, pp. 118-123؛ عاقلی، ۱۳۸۰، ج. ۳: ۴۲۵-۴۳۰). این تحولات ظرفیت اجرایی دولت را افزایش داد و امکان مداخله مؤثرتر حکومت در قلمرو و جمعیت را فراهم ساخت.

بااین‌حال، تمرکز اقتدار در دوره رضاشاه روندی بی‌تنش نبود. خاطرات و گزارش‌های رجال سیاسی نشان می‌دهد سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت، به‌ویژه در محدودکردن اقتدارهای محلی و یکسان‌سازی اداری، با واکنش نیروهای ایالتی، نخبگان سنتی و برخی کارگزاران دیوانی روبه‌رو می‌شد (بهار، ۱۳۸۷، ج. ۱: ۳۴-۳۶؛ دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج. ۴: ۲۲۷). از این منظر، دولت‌سازی رضاشاهی را باید در بستر کشاکش میان میل دولت به انحصار اقتدار و ظرفیت مقاومت نیروهای اجتماعی تحلیل کرد.

همچنین تصویر رسمی از دولت رضاشاه را نباید با واقعیت تاریخی آن یکسان گرفت. در بخشی از روایت‌های رسمی، این دولت نقطه تحقق کامل نظم و نوسازی معرفی شده است؛ حال آنکه بسیاری از اصلاحات اداری و تمرکزگرایانه این دوره بر تجربه‌های پیشین اصلاح دولت در اواخر قاجار و دوره مشروطه تکیه داشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۰۶؛ غنی، ۱۳۸۰: ۲۰۰-۲۰۴؛ ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۷۸-۸۳). به بیان دیگر، دولت رضاشاهی برخی روندهای پیشین را از سطح طرح به سطح اجرا و تحکیم رساند. از نظر تحلیلی، اهمیت این دوره در پیوند منسجم‌تر میان ابزار قهر، دیوان‌سالاری و منابع مالی بود. ارتش نوین بدون بازسازی مالیه و گسترش ثبت و نظارت اداری پایدار نمی‌ماند؛ همان‌گونه که تمرکز اداری بدون تضعیف اقتدارهای محلی تحقق نمی‌یافت. در نتیجه، آنچه در این دوره رخ داد صرفاً گسترش سازمان‌های حکومتی نبود، بلکه افزایش نفوذ نهادی دولت در جامعه و قلمرو بود؛ امری که در ادبیات جامعه‌شناسی تاریخی از عناصر اصلی افزایش ظرفیت دولت به شمار می‌آید (Mann, 1986, pp. 92-95; Tilly, 1990, pp. 15-27).

باوجوداین، افزایش ظرفیت دولت با گسترش متوازن مشارکت سیاسی همراه نشد. تمرکز بوروکراتیک و نظامی دولت هم‌زمان با محدودشدن نهادهای واسط و کاهش استقلال نیروهای اجتماعی

پیش رفت. از این رو، دولت رضاشاهی را باید در چهارچوب الگویی از دولت‌سازی اقتدارگرایانه تحلیل کرد که در آن بازسازی نهادی دولت با فشرده‌شدن حوزه عمومی همراه بود (Cronin, 2007, pp. 141-153؛ Skocpol, 1979, pp. 51-56). در این معنا، اهمیت این دوره در تشدید و تثبیت سازوکارهای دولت‌سازی است، نه در آنکه به‌تنهایی مبدأ تاریخ معاصر ایران تلقی شود.

۷. کشف حجاب و سیاست‌های فرهنگی؛ گسترش مداخله دولت در جامعه

سیاست‌های فرهنگی دوره رضاشاهی، به‌ویژه کشف حجاب، فراتر از کنشی نمادین، بخشی از فرایند دولت‌سازی اقتدارگرایانه بود. در این دوره، دولت می‌کوشید افزون‌بر نظارت بر ارتش و دیوان‌سالاری، با مداخله در حوزه‌های پیش‌تر «خصوصی» یا «عرفی» (نظیر پوشش، مناسبات خانوادگی و نمادهای عمومی)، نوعی انضباط اجتماعی تحمیل کند. این سیاست‌ها، تصویری از «شهروند مطلوب» را در تقابل با نهادهای سنتی ترسیم می‌کرد (بهشتی‌سرشت، رحیمی و آدینه‌وند، ۱۳۹۴: ۵۵-۶۱؛ رنجبر، ۱۳۹۴: ۸۸-۹۲). واکنش‌های اجتماعی به این مداخلات یک‌دست نبود؛ درحالی‌که نخبگان تجددخواه، آن را ابزاری برای نظم‌بخشی می‌دیدند، گروه‌های مذهبی و سنتی، آن را تهاجم به حریم دین و عرف تلقی می‌کردند. پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهند که اجرای این سیاست‌ها، اغلب با ترکیبی از فشار اداری و مقاومت‌های اجتماعی آشکار یا پنهان همراه بود (رنجبر، ۱۳۹۴: ۹۳-۹۸؛ بهشتی‌سرشت، رحیمی و آدینه‌وند، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۴).

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، کشف حجاب نشان‌دهنده ارتقاء «ظرفیت مداخله‌گر» دولت است. همان‌گونه که دیوان‌سالاری و مالیات‌ستانی، ابزارهای «دولت‌مندکردن» جمعیت بودند، سیاست‌های فرهنگی نیز در پی بازتعریف الگوهای زیست و بازنمایی عمومی شهروندان در قالب مطلوب دولت بودند. در نهایت، این فرایند بیانگر دو وجه‌نوسازی رضاشاهی است: افزایش ظرفیت نهادی دولت در کنار سرکوب مشارکت و مقاومت مستقل نیروهای اجتماعی. از این رو، کشف حجاب نه گسستی بنیادین برای مبدأنگاری ۱۲۹۹، بلکه مرحله‌ای از توسعه‌ی قدرت دولت بود که نسبت آن با مقولاتی چون مشروعیت و قانون، همچنان در افق پرسش‌های مشروطه جای دارد.

۸. دولت‌سازی و ظرفیت نهادی؛ ارزیابی تحولات ساختاری

تحولات نهادی پس از کودتای ۱۲۹۹ را باید در چهارچوب روند بلندمدت بازسازی دولت در ایران

تحلیل کرد؛ روندی که ریشه‌های آن در بحران‌های ساختاری و ضرورت‌های پسامشروطه قرار داشت. ایجاد ارتش متحدالشکل و تمرکز نظامی نه پدیده‌ای دفعی، بلکه نتیجه انباشت نیازهای امنیتی و سیاسی بود که در کنش نیروهای نظامی و اداری آن دوره تجلی یافت (کوشکی، ۱۳۹۹: ۶۰-۶۵). از این منظر، برآمدن قدرت جدید پاسخی به اختلال کارکردی نظام سلطنت مشروطه در تأمین نظم سیاسی بود؛ وضعیتی که بخشی از جامعه و نخبگان را به پذیرش نوعی دولت مقتدر مرکزی سوق داد (شهریاری، ۱۴۰۲: ۷۰-۷۵).

در چهارچوب جامعه‌شناسی تاریخی، ارتقای ظرفیت نهادی دولت در این دوره را باید پیامد گذار تدریجی از ساختار متکثر نیروهای نظامی در دوره قاجار به سوی تمرکز سازمانی و امنیتی دانست. این تحول، بیش از آنکه حاصل ابتکار فردی باشد، نتیجه ضرورت‌های سیاسی و امنیتی ناشی از بحران‌های داخلی و پیامدهای جنگ جهانی اول بود (کمری، ۱۴۰۴: ۱۷۶-۱۷۸).

۹. بحران‌های بین‌المللی و تعامل نیروهای داخلی در برآمدن قدرت

بازآرایی قدرت در ایران اوایل قرن بیستم حاصل تعامل نیروهای داخلی و شرایط ژئوپلیتیک بین‌المللی بود. فعالیت کانون‌های غیررسمی قدرت، مانند «کمیته آهن»، نشان‌دهنده تلاش بخشی از نخبگان سیاسی و نظامی برای عبور از بن‌بست سیاسی اواخر قاجار بود (بیگدلی، جمشیدی و رفیعی، ۱۴۰۴: ۸۷-۱۱۲). در همین حال، نقش قدرت‌های خارجی، به‌ویژه بریتانیا، در تغییر آرایش قدرت سیاسی در ایران نیز قابل چشم‌پوشی نیست (غنی، ۱۳۸۰: ۱۷۵-۱۸۰؛ اوکانر، ۱۳۷۶: ۹۸-۱۰۲).

با این حال، تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهد که برآمدن رضاخان صرفاً محصول مداخله خارجی نبود؛ بلکه در بستر یک نیاز اجتماعی برای شکل‌گیری دولت مرکزی مقتدر تحقق یافت؛ نیازی که حتی برخی از نخبگان فکری مشروطه نیز در شرایط آشوب و بی‌ثباتی آن دوره به آن تمایل نشان می‌دادند (خلیلی و کشاورز شکری، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۸۰).

۱۰. روایت‌های متکثر و نقد خوانش‌های تقلیل‌گرایانه

نقد روایت رضاشاه‌محور مستلزم توجه به زمینه‌های اجتماعی و گفتمانی قدرت‌یابی اوست. بررسی مطبوعات دوره نشان می‌دهد که برخی جراید با بازنمایی بحران‌های سیاسی و اداری اواخر قاجار، زمینه ذهنی پذیرش یک دولت مقتدر را تقویت کردند (اسدپور سعادت‌لو و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۵۶۵-۱۵۷۰).

در همین راستا، برخی روایت‌های درونی دربار نیز تلاش داشتند چهره‌ای منجی‌گونه از قدرت جدید در برابر ضعف دولت قاجار ترسیم کنند (نام‌برادرشاد، ۱۴۰۰: ۱۳۵-۱۴۰).

در کنار آثار تاریخی، مطبوعات نیز در شکل‌گیری حافظه سیاسی کودتای ۱۲۹۹ نقشی مهم ایفا کردند. بازنمایی سوم اسفند در روزنامه‌هایی چون شفق سرخ، اطلاعات، رعد امروز، پارس و کوشش نشان می‌دهد که این رخداد به تدریج از یک واقعه سیاسی به مناسبتی نمادین در روایت رسمی دولت پهلوی تبدیل شد. عناوینی مانند «روز فیروز سوم اسفند»، «روز مقدس سوم اسفند» و «دیروز و امروز» با ایجاد تقابلی میان گذشته آشفته و نظم جدید، در تثبیت این روایت نقش داشتند (بی‌نام، ۱۳۱۱: ۱؛ بی‌نام، ۱۳۱۳: ۱؛ بی‌نام، ۱۳۱۴الف: ۱؛ بی‌نام، ۱۳۴۸: ۱).

تداوم این بازنمایی در دهه‌های بعد نیز مشاهده می‌شود؛ برای نمونه، در شماره‌های سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ روزنامه اطلاعات و یادداشت‌هایی مانند «درود بر روان پاک رضاشاه کبیر» سوم اسفند به عنوان نقطه نمادین آغاز نظم جدید بازتولید می‌شد (اطلاعات، ۱۳۳۴: ۱؛ اطلاعات، ۱۳۳۵: ۱؛ بی‌نام، ۱۳۴۶: ۱). از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، این داده‌های مطبوعاتی نشان می‌دهند که مبداء‌انگاری ۱۲۹۹ نه فقط در آثار تاریخی یا اسناد حکومتی، بلکه از طریق تکرار گفتمانی در فضای عمومی نیز تثبیت شد.

۱۱. از مشروطه تا تثبیت دولت مدرن

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تاریخ معاصر ایران را نمی‌توان با کودتای ۱۲۹۹ آغاز کرد. اگرچه این رویداد در تثبیت نظم سیاسی و تمرکز اقتدار نقش مهمی داشت؛ اما بسیاری از مسائل بنیادین معاصریت - از جمله قانون‌گرایی، حقوق ملت و تحدید قدرت - در بستر انقلاب مشروطه طرح شده بودند. بحران‌های پس از مشروطه و ضعف نهادهای اجرایی سبب شد که بخشی از جامعه در شرایط بی‌ثباتی، امنیت را بر آزادی مقدم بداند؛ وضعیتی که زمینه اجتماعی برآمدن رضاخان را فراهم ساخت (هدایت، ۱۳۶۳: ۲۱۰-۲۱۵؛ مرسلوند، ۱۳۷۴: ۸۸-۹۲).

در پرتو بازخوانی جامعه‌شناختی دیدگاه‌های ملایی، می‌توان نتیجه گرفت که روایت‌های رضاشاه‌محور با نادیده گرفتن پیوستگی‌های ساختاری میان انقلاب مشروطه و دولت پهلوی دچار تقلیل‌گرایی تاریخی شده‌اند. تحولات ایران معاصر را باید به صورت فرایندی پیوسته فهم کرد که با بیداری سیاسی مشروطه آغاز شد، در بحران‌های جنگ جهانی اول و سال‌های پسامشروطه دگرگون گردید و در دوره پهلوی اول به شکل اقتدارگرایانه‌ای از تمرکز اداری و نظامی انجامید. از این منظر،

سال ۱۲۹۹ نه مبدأ تاریخ معاصر، بلکه مقطعی در مسیر تثبیت روندهای دولت‌سازی در ایران است.

نتیجه‌گیری

پرسش از مبدأ تاریخ معاصر ایران در ظاهر مسئله‌ای مربوط به دوره‌بندی تاریخی است؛ اما بررسی‌های این مقاله نشان می‌دهد که این پرسش در سطحی عمیق‌تر به چگونگی فهم تحول دولت و سیاست در ایران مربوط می‌شود. اختلاف میان آغاز تاریخ معاصر از انقلاب مشروطه یا از کودتای ۱۲۹۹ در واقع بازتاب دو شیوه متفاوت برای فهم معاصریت است: یکی معاصریت را در دگرگونی مفاهیم و منطق سیاست جست‌وجو می‌کند و دیگری آن را در استقرار دولت متمرکز و افزایش ظرفیت اجرایی قدرت سیاسی می‌بیند.

تحلیل ارائه‌شده در این مقاله نشان داد که روایت رضاشاه‌محور از تاریخ معاصر ایران با تمرکز بر مسئله نظم، اقتدار و کارآمدی دولت، کودتای ۱۲۹۹ را به عنوان نقطه آغاز «ایران جدید» برجسته کرده است. با این حال، چنین روایتی بخشی از فرایند پیچیده‌تر تحول دولت در ایران را به یک لحظه گسست تقلیل می‌دهد. بررسی تحولات سیاسی و نهادی ایران نشان می‌دهد که بسیاری از روندهایی که در دوره رضاشاه به تمرکز و انسجام بیشتری رسیدند، ریشه در بحران‌های سیاسی و نهادی دوره پسامشروطه داشتند و بدون در نظر گرفتن آن زمینه تاریخی قابل فهم نیستند.

در این چهارچوب، مقاله حاضر در امتداد دیدگاه ملایی بر آن است که انقلاب مشروطه جایگاه بنیادی‌تری در تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران دارد. اهمیت مشروطه تنها در تغییر شکل حکومت نبود؛ بلکه در گشودن افق تازه‌ای از مفاهیم سیاسی نهفته بود که پس از آن، فهم قدرت و دولت در ایران در نسبت با آن‌ها صورت‌بندی شد. مفاهیمی چون قانون، نمایندگی، ملت و مسئولیت دولت، زبان تازه‌ای برای سیاست پدید آوردند و چهارچوبی مفهومی ایجاد کردند که حتی تحولات اقتدارگرایانه بعدی نیز در درون همان افق شکل گرفتند.

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، اهمیت این نتیجه در آن است که نشان می‌دهد مبداهای تاریخی صرفاً از دل یک رویداد سیاسی استخراج نمی‌شوند؛ بلکه در تعامل میان بحران‌های نهادی، روایت‌های تاریخ‌نگارانه و بازنمایی‌های گفتمانی شکل می‌گیرند. بدین معنا، تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران نه فقط به ارزیابی تحولات سیاسی، بلکه به شیوه‌ای مربوط می‌شود که تاریخ ایران در حافظه علمی و عمومی روایت شده است.

در نهایت، بازاندیشی در این مسئله نشان می‌دهد که تاریخ معاصر ایران را باید در قالب روندی پیوسته اما بحران‌زده فهم کرد؛ روندی که در آن انقلاب مشروطه افق مفهومی سیاست جدید را گشود، بحران‌های پس از آن مسئله دولت و نظم سیاسی را برجسته کرد و تحولات دهه‌های بعد کوشیدند به شیوه‌های متفاوت به این بحران پاسخ دهند. از این منظر، اهمیت بحث مبدأ تاریخ معاصر نه در تعیین یک تاریخ تقویمی، بلکه در روشن کردن منطق تحول سیاسی در ایران است.

از این‌رو، اگر معاصریت را با ظهور زبان جدید سیاست و طرح مسئله مشروعیت قدرت بسنجیم، انقلاب مشروطه را باید نقطه‌ای دانست که تاریخ سیاسی ایران وارد افق تازه‌ای شد؛ افقی که حتی شکل‌گیری دولت متمرکز در دهه‌های بعد نیز در درون آن معنا پیدا کرد. به بیان دیگر، تاریخ معاصر ایران نه با استقرار دولت مقتدر، بلکه با طرح پرسش از حدود و مشروعیت قدرت آغاز شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. جامعه‌شناسی تاریخی: Historical Sociology.
۲. بحران دولت: State Crisis.
۳. ظرفیت نهادی: Institutional Capacity.
۴. دولت‌سازی: State-Building.
۵. مشروعیت سیاسی: Political Legitimacy.
۶. تاریخ‌نگاری رسمی: Official Historiography.
۷. قدرت زیرساختی دولت: Infrastructural Power of the State.
۸. نوسازی اقتدارگرایانه: Authoritarian Modernization.
۹. دیوان‌سالاری: Bureaucracy.
۱۰. تحدید قدرت: Limitation of Power.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب* (ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.
- اسدپور سعادتلو، محمدرضا، زین‌العابدین، محمد، فتحی، محمد، و علیزاده اصل، محمد. (۱۳۹۹).

- نقش نخبگان سیاسی در تحولات مشروطه ایران. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۶۵ (۳)، صص ۱۵۶۲-۱۵۷۶.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۵). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه* (ترجمه محمدابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.
 - اطلاعات. (۱۳۳۴). *تبریکات*. اطلاعات، ص. ۱.
 - اطلاعات. (۱۳۳۵). *سوم اسفند روز امید و افتخار ملت ایران*. اطلاعات، ص. ۱.
 - اوکانر، ویلیام فردریک. (۱۳۷۶). *از مشروطه تا جنگ جهانی اول: خاطرات کنسول انگلیس در فارس* (ترجمه حسن زنگنه). تهران: مرکز.
 - بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱)*. تهران: امیرکبیر.
 - بهنام، جمشید. (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*. تهران: فرزانه روز.
 - بینا، علی اکبر. (۱۳۳۷). *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران (ج ۱)*. تهران: دانشگاه تهران.
 - بهشتی سرشت، زهرا، رحیمی، محمدرضا، و آدینه‌وند، میترا. (۱۳۹۴). *کشف حجاب و واکنش‌های اجتماعی در دوره رضاشاه*. پژوهش‌های تاریخی ایران، ۷ (۲)، ۵۵-۶۴.
 - بی‌نام. (۱۳۱۱). *روز فیروز سوم اسفند*. شفق سرخ، ص. ۱.
 - بی‌نام. (۱۳۱۳). *روز مقدس سوم اسفند*. اطلاعات، ص. ۱.
 - بی‌نام. (۱۳۱۴ الف). *سوم اسفند روز مبارک*. کوشش، ۱۰ (۴۵۰)، ص. ۱.
 - بی‌نام. (۱۳۴۶). *دروود بر روان پاک رضاشاه کبیر*. اطلاعات، ص. ۱.
 - بی‌نام. (۱۳۴۸). *دیروز و امروز*. اطلاعات، ص. ۱.
 - بیگدلی، علی، جمشیدی، فاطمه‌سادات، و رفیعی، امیرتیمور. (۱۴۰۴). *کمیتة آهن و تأثیر آن بر کودتای سیاه*. فصلنامه تاریخ، ۱۹ (۷۴)، ۸۷-۱۱۲.
 - پورحسین خونیق، ابراهیم. (۱۳۹۴). *مشروطه به بیان تصویر*. تهران: نشر اختر.
 - جعفریان، رسول. (۱۳۷۰). *دین و سیاست در دوره صفوی*. قم.
 - خلیلی، محسن، و کشاورز شکری، عباس. (۱۳۸۶). *زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برآمدن رضاخان*. مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۱ (۴۳)، ۱۶۵-۱۸۵.

- دروویل، گاسپار (۱۳۶۷)، سفر در ایران. ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چاپ سوم، تهران: شباوینز.
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۸۷). *حیات یحیی (ج. ۴)*. تهران: عطار.
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۹۱). *حیات یحیی (ج. ۲)*. تهران: عطار.
- رنجبر، محمدعلی. (۱۳۹۴). *کشف حجاب در فارس؛ برنامه‌ها و مقاومت‌ها: بررسی اسنادی. گنجینه اسناد، ۲۵ (۳)، ۷۵-۹۸.*
- سمیعی اصفهانی، علیرضا، و خداپرست، محمد. (۱۳۸۹). *حکومت شخصی و کودتای نظامی در ایران معاصر. پژوهش‌های تاریخی، ۲ (۴)، ۹۹-۱۱۸.*
- شعبانی، رضا. (۱۳۵۵). *رضاشاه کبیر و ایران نوین*. تهران: بی‌نا.
- شهریاری، ابوالقاسم. (۱۴۰۲). *اختلال کارکردی سلطنت مشروطه و زمینه‌های پذیرش دولت مقتدر مرکزی. مطالعات تاریخ ایران معاصر، ۱۲ (۲)، ۶۵-۸۴.*
- صادقی‌فرد، مژگان. (۱۳۹۴). *نقش انگلیسی‌ها در کودتای سیاه؛ کودتای ۱۲۹۹ش و روی کارآمدن رضاخان. در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی علوم انسانی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی. تهران.*
- صفائی، ابراهیم. (۱۳۵۳). *رضاشاه کبیر*. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- عاقلی، باقر. (۱۳۸۰). *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (ج. ۳)*. تهران: گفتار.
- غنی، سیروس. (۱۳۸۰). *ایران و برآمدن رضاشاه: از برافتادن قاجار تا برآمدن پهلوی* (ترجمه حسن کامشاد). تهران: نیلوفر.
- فلاح توتکار، حجت، و پرویش، محسن. (۱۳۹۱). *مواضع علما در برابر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی. مطالعات تاریخ اسلام، ۴ (۱۲)، ۳۵-۵۵.*
- فوران، جان. (۱۴۰۴). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران* (ترجمه احمد تدین). تهران: رسا.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۴۵)، ایران امروز: بررسی‌هایی درباره فرهنگ ملی ایران، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر.
- قائم‌مقامی، جهانگیر. (۱۳۵۴). *رضاشاه کبیر و ایران نوین*. تهران: بی‌نا.
- کریمی کندرود، آیدا، و خواجه‌نوری، خسرو. (۱۴۰۱). *نقش و تأثیر عوامل داخلی و خارجی در*

- کودتای ۱۲۹۹. مطالعات سیاسی - اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران، ۱ (۲)، ۷۵-۹۸.
- کمری، محمد. (۱۴۰۴). دولت، ارتش و ظرفیت نهادی در ایران پسامشروطه. جامعه‌شناسی تاریخی، ۱۶ (۱)، ۱۶۵-۱۸۵.
 - کلهر، محمد، و مقیمی، سیدمحمد. (۱۳۸۹). زمینه‌های پیدایش دولت مقتدر مرکزی، ۱۲۸۵-۱۳۰۲ ه.ش. مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۴ (۵۶)، ۵۳-۷۲.
 - کوشکی، بصیر. (۱۳۹۹). ارتش متحدالشکل و فرایند تمرکز قدرت در ایران دوره رضاشاه. مطالعات تاریخ نظامی ایران، ۵ (۲)، ۵۵-۷۲.
 - محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (ج ۱)، تهران: دانشگاه تهران.
 - مدنی، سید جلال‌الدین. (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی معاصر ایران (ج ۱). تهران: پاژنگ.
 - مرسلوند، حسن. (۱۳۷۴). زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران. تهران: الهام.
 - مستوفی، عبدالله. (۱۳۳۱). شرح زندگانی من (ج ۱). تهران: زوار.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران، ۱۳۰۵-۱۲۸۴. تهران: گستره.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۳۹۵). گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۴۰۱ الف). مبدأ دوره جدید تاریخ ایران کجاست؟ تاریخ اسلام و ایران، ۳۲ (۵۴)، ۱۶۱-۱۸۱.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۴۰۱ ب). مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران. تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ۱۳ (۳۲)، ۱۲۱-۱۴۵.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۴۰۲ الف). آیا تشکیل حکومت صفویه مبدأ تاریخ جدید یا معاصر ایران است؟ تاریخ ایران، ۱ (۳۴)، ۲۰۷-۲۲۷.
 - ملایی توانی، علیرضا. (۱۴۰۲ ب). چرا کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه مبدأ تاریخ معاصر ایران نیست؟ جامعه‌شناسی تاریخی، ۱۴ (۲)، ۱۹۳-۲۲۴.

- ملایی توانی، علیرضا. (۱۴۰۳). *انقلاب مشروطه: جنبش آزادی‌خواهی ایرانیان*. تهران: ثالث.
- میرخلف زاده، حسین (۲۵۳۵). *سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران از منشور کورش تا منشور شاهنشاه آریامهر*، تهران: اقبال.
- نام‌برادرشاد، ابراهیم. (۱۴۰۰). *بازنمایی رضاشاه در روایت‌های درونی دربار پهلوی*. *مطالعات تاریخ معاصر ایران*، ۱۵ (۳)، ۱۲۹-۱۴۸.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. (۱۳۸۳). *تاریخ بیداری ایرانیان (ج. ۱)*. تهران: نگاه.
- نجفی، موسی (۱۳۹۱)، *فلسفه تجدد در ایران*، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- نویخت، محمد. (۱۳۴۶). *رضاشاه پهلوی و ایران نوین*. تهران: بی‌نا.
- نورائی، مهرداد (۱۳۹۴)، *انقلاب مشروطه ایران و انقلاب کبیر فرانسه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوروزی، فرشید، خسروبیگی، هوشنگ، دهنوی، نظامعلی، و علی صوفی، علیرضا. (۱۴۰۲الف). *نوسازی نظام اداره تقسیمات کشوری در دوره احمدشاه قاجار*. *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۳۲، ۳۸۳-۴۰۷.
- نوروزی، فرشید، خسروبیگی، هوشنگ، دهنوی، نظامعلی، و علی صوفی، علیرضا. (۱۴۰۲ب). *تقسیمات کشوری و جریان تمرکزگرایی و نوسازی در دوره رضاشاه، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش*. *جستارهای تاریخی*، ۱۴ (۲۷)، ۲۱۵-۲۴۲.
- هدایت، مهدیقلی. (۱۳۶۳). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
- Abrahamian, E. (1982). *Iran between two revolutions*. Princeton University Press.
- Abrahamian, E. (2011). *A history of modern Iran*. Cambridge University Press.
- Amanat, A. (1997). *Pivot of the universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian monarchy, 1831-1896*. University of California Press.
- Cronin, S. (2007). *The army and the creation of the Pahlavi state in Iran, 1910-1926*. I.B. Tauris.
- Ebrahimi, N. (2023). *The emergence of Iranian nationalism: Race and the*

politics of dislocation. Columbia University Press.

- Floor, W. (2011). A social history of Iran. Mage Publishers.
- Ghani, C. (1998). Iran and the rise of Reza Shah: From Qajar collapse to Pahlavi power. I.B. Tauris.
- Kamali, M. (2021). Revolution and state in modern Iran. Routledge.
- Katouzian, H. (2003). State and society in Iran: The eclipse of the Qajars and the emergence of the Pahlavis. I.B. Tauris.
- Lambton, A. K. S. (1954). Landlord and peasant in Persia: A study of land tenure and land revenue administration. Oxford University Press.
- Mann, M. (1986). The sources of social power: Vol. 1. A history of power from the beginning to A.D. 1760. Cambridge University Press.
- Matin-Asgari, A. (2020). Both eastern and western: An intellectual history of Iranian modernity. Cambridge University Press.
- Migdal, J. S. (1988). Strong societies and weak states: State-society relations and state capabilities in the Third World. Princeton University Press.
- Shaykh al-Islami, J. (1970). The press and politics in Iran. University of Tehran Press.
- Skocpol, T. (1979). States and social revolutions: A comparative analysis of France, Russia, and China. Cambridge University Press.
- Tilly, C. (1990). Coercion, capital, and European states, AD 990–1990. Blackwell.
- Weber, M. (1978). Economy and society: An outline of interpretive sociology. University of California Press.

A Socio-Historical Re-reading of Alireza Molaei Tavani's View on the Invalidity of Treating the 1921 Coup as the Origin of Contemporary Iranian History

Reza Moeeni Roudbali* , Seyed Sohrab Hosseini

1. Assistant Professor, Department of history Education, Farhangian University, Tehran, Iran.

2. M.A. in History of Islamic Iran, Department of Iranology, Meybod University, Yazd, Iran.

Abstract

Determining the starting point of contemporary Iranian history remains a contentious issue in modern historiography, as every proposed point of origin presupposes a particular understanding of modernity, the state, society, and political power. The central question addressed in this article is whether the 1921 coup and the rise of Reza Shah's state should be regarded as the beginning of contemporary Iranian history or rather as a continuation of earlier historical developments, particularly the Constitutional Revolution. The study aims to re-examine Alireza Molaei Tavani's critique of identifying 1921 as the historical point of origin and to further develop his argument within the theoretical framework of historical sociology. The primary research question is as follows: in light of concepts such as state crisis, institutional capacity, state-building, and political legitimacy, which historical event provides a more appropriate basis for periodizing contemporary Iranian history? The study employs a historical-interpretive method grounded in historical sociology. Its analysis draws upon historiographical works, theoretical studies, primary sources from the Qajar and Pahlavi periods, memoirs of political figures, and selected issues of the Pahlavi-era press. The findings demonstrate that although the crisis of the late Qajar period was a historical reality, official Pahlavi historiography discursively constructed the 1921 coup as the point of origin of "modern Iran." By contrast, the Constitutional Revolution fundamentally transformed the logic of politics in Iran through the introduction of concepts such as the rule of law, representative government, the nation, political representation, and the limitation of state power. The study concludes that although the Reza Shah

* Email: r.moeeni@cfu.ac.ir

state represented an important stage in the centralization of political authority and the expansion of state institutional capacity, it should not be regarded as the starting point of contemporary Iranian history. Rather, Iranian modernity had already begun with the Constitutional Revolution, which fundamentally challenged existing conceptions of political legitimacy and the limits of state power.

Keywords: Constitutional Revolution; 1921 Coup; Historical Sociology; State-Building; Contemporary Iranian History.